



قیصر شش‌تایی‌ها

تمام داستان‌های بجا مانده از سفرهای فرانتس بکن باوئر به تهران



ابراهیم افشار

Ebrahim Afshar

1

حالا را نگاه نکن که پیری، پدرش را درآورده. یکبار سکته زده. یک بجه‌اش مُرده و یک چشمش نابینا شده است. او یک زمانی

بزرگ‌ترین فوتبالیست جهان بود - با فاصله زیاد از پله - و ما هر کی را می‌خواستیم مثال بزنیم که از روستایی کوچک به سلطنت جهان رسیده شمایل او را رو می‌کردیم و نیز سبک پرورش او به دست آموزگاران بدوی ژرمن‌ها را با به‌به و چه‌چه ستایش می‌کردیم که آنقدر فراست داشتند که وقتی استعدادش را کشف و از روستا به شهرش آوردند و فهمیدند که به زودی در هببت یک ستاره بین‌المللی خواهد درخشید ابتدا به او روش صحیح کرد و چنگال در دست گرفتن را یاد دادند.

ما این روش‌های تربیتی اروپاییان را دوبامبی روی سر معلمین خود می‌کوبیدیم که چرا در پرورش اخلاقی استعدادها ناکام مانده‌اند و ستاره‌های تازه به دوران رسیده ما حتی غذا خوردن هم بلد نیستند. حالا را نگاه نکن که قیصر پیر شده و در سایه فوران تکنیکی و پرداخت رسانه‌ای مسی و رونالدو و گواردیولا در سایه مانده و دیگر کسی از خوشفکرترین لیبروی جهان خبر نمی‌گیرد، ما یک زمان

وقتی فهمیدیم که قرار است به ایران بیاید خواب و خوراک نداشتیم. روز سوم تیرماه ۱۳۵۰ وقتی که آن آگهی کوچک چاپ‌شده در یک مجله ورزشی را در جلوخوان ده‌کهای روزنامه‌فروشی دیدیم از خود بیخود شدیم.

چه افتخاری بزرگ‌تر از اینکه بایرن‌مونخ به تهران می‌آید؟ (آن روزها «نون» بایرن را حتماً باید تلفظ می‌کردیم!) من هنوز دنیای ورزش شماره ۹۳ را دارم که به ده ریال خریدمش و در آن اخباری از تشریف‌فرمایی قیصر و بمبافکن به تهران چاپ شده است. عکس روی جلد آن دنیای ورزش اختصاص به بازی‌های تیم ملی فوتبال ایران در جام‌جهانی کوچک برزیل داشت اما برای ما مسأله مهم‌تر در صفحات داخلی چاپ شده بود: «آخرین خبرها از سفر بایرن‌مونخ به تهران». همان بایرنی که ستاره‌هایش چند روز پیش‌تر در قالب تیم ملی آلمان قهرمان جام ملت‌های اروپا ۱۹۷۲ شده و خودشان دو روز پیش‌تر کاپ قهرمانی باشگاه‌های آلمان را بالای سر برده و ۴۸ ساعت تمام از فرط خوش‌باشی و بزن و بکوب در جشن قهرمانی نخواستند. روی جلد دنیا سه فریم عکس رنگ و رو رفته از گل مساوی پرویز قلیچ به اکوادور - در جام‌جهانی کوچک - چاپ شده بود و از اینکه با همین گل، تک‌امتیاز ما از حضور در جمع بزرگان فوتبال جهان دشت شده بود احساس خوشوقتی می‌کردیم. «دنیا» تیتز زده بود که تیم ملی فردا با شیلی بازی می‌کند و چهارشنبه (۷ تیر) به تهران برمی‌گردد. لای صفحات داخلی‌اش اما آگهی آتشی‌نی چاپ شده بود - در کادری به قاعده

نصف‌صفحه - که دل از همه ما ربوده بود. تبلیغاتی درباره بازی بایرن‌مونخ در تهران؛ مزین به عکس پرتره سه ستاره معروف این تیم (بکن‌باوئر و گردمولر و سب‌مایر) که در میان تیفو‌سی‌های امجدیه از کفر ابلیس مشهورتر و در همه جای دنیا به شاهزاده، بمبافکن و دلکک معروف بودند. دنیا تیتز زده بود «مردان بزرگ ملی‌پوش بایرن‌مونخ در بزرگ‌ترین دیدار تاریخ فوتبال با سرداران محبوب فوتبال ایران» روز جمعه ۹ تیرماه ۱۳۵۰ ساعت ۵/۵ در استادیوم بزرگ آریامهر برگزار می‌شود. و در قرینه تصویر سه آلمانی‌کیبر در بالای آگهی، البته پرتره سه توپچی بزرگ فوتبال ایران (کلانی، قلیچ و حجازی) نیز در یک کادر قرمز ماتیکی کار شده بود. قرار بود ژرمن‌ها دو روز بعد از بازی با تیم ایران که در اصل کلنی تهران بود یکشنبه ۱۱ تیر نیز به مصاف پاس تهران بروند. در این آگهی خطاب به تماشاچی‌ها نوشته شده بود «بلیت را از شعب بانک تهران تهیه فرمایید». آن روزها قیمت صندلی‌های ورزشگاه از این قرار بود: «طرفین جایگاه، صندلی فایبرگلاس با شماره برای دو مسابقه ۲۰۰۰ ریال. سمت غرب، صندلی فایبرگلاس با شماره برای دو مسابقه ۱۰۰۰ ریال» و بقیه بلیت‌ها برای تماشاى دو مسابقه مونخ قیمت‌های ۵۰ تا ده‌تومان رقم خورده بود. خدایا یک ده تومانی از کجا می‌سانی؟

آرزویمان دیدن این همه ستاره بین‌المللی بود که می‌دانستیم ما را لقمه چپ‌شان می‌کنند اما

بی‌تفاوتی‌شان در همان دقایق اولیه بازی ثابت می‌کرد که انگار چند دقیقه قبل از بازی، آنها را از زیر لحاف گرم بیرون کشیده و با حالتی نیمه‌خواب و نیمه‌هوشیار به زمین فرستاده‌اند. آن روزها تمام دلخوشی ما بعد از مطالعه اخبار فوتبال بین‌المللی در دنیا و کیهان، تماشای بازی مهم‌ترین تیم‌های دنیا - از بایرن‌مونخ تا منچستر یونایتد و چلسی - بود که طیاره‌شان بالای آسمان تهران، خفگیر و بازیکنانش پایین کشیده می‌شدند تا ما را در پروسه جهانی‌سازی فوتبال‌مان یاری کنند. آن روز هم وقتی که شوخی از حد گذشت و بایرنی‌ها را شش گله کردیم چنان ذوق‌زده بودیم که در روز بدرقه هم برایشان برنامه شاد مفصلی چیدیم. برنامه‌ای که حرکات موزون خاص ما را به آنها نشان می‌داد و باعث حیرت‌شان شد.

اما داستان شش‌تایی‌ها در این مملکت فقط به دربی سرخابی‌ها مربوط نمی‌شود. آن روزها هم مردم الکی خوش تهران هرجا آلمانی‌های شرمنده را می‌دیدند برایشان شش‌تا انگشت نشان می‌دادند. رسانه‌های هوشیار و رند آن زمان به این راحتی گولمال نمی‌شدند و می‌دانستند که کاشستن این شش گل در دروازه بهترین تیم اروپا نشانه توسعه‌یافتگی فوتبال ایران نیست با این همه بالاخره هرچه که بود دلخوش‌کنک خوبی بود. نکته عجیب داستان این بود که بایرنی‌ها چند روز پیش از حضور در تهران (۲۸ خرداد) در معیت تیم ملی آلمان در جام ملت‌های اروپا (بروکسل) بازی‌های سنگینی را از سر گذرانده و اولین قهرمانی خود در اروپا را دشت کرده بود. آنها

در آن فینال بکش‌بکش، روس‌ها را با سه گل نابود کرده و حالا بدون استراحت سر از تهران درآورده بودند. از این بدتر اینکه آنها دو روز قبل از اعزام به تهران نیز کاپ قهرمانی جام باشگاه‌های آلمان را بالا برده و دو روز تمام - بدون ذره‌ای استراحت - فقط جشن گرفته و تن‌آسایی کرده و آنقدر لب به خمره زده و رقصیده بودند که هنوز در میدان اندکی مخمور به نظر می‌رسیدند. پاتیل‌های خسته و هلاکی که حدقلش دوشب کسر خواب داشتند چگونه باید در زمین فوتبال می‌دویدند؟ تیمی که شش بازیکن ملی‌پوش‌اش در گیر بازی‌های سنگین آلمان در جام ملت‌های اروپا و بقیه مشغول رقابت با شالکه جان‌سخت در رقابت‌های داخلی بوندس‌لیگا بوده چگونه باید به میزبان توضیح می‌داد که «آقا ما طالبیم تپ بشویم و بخوابیم. تو را خدا بیدارمان نکنید. فقط بگذارید بخسبیم.» تیمی که فقط با ۱۳ بازیکن به تهران آمده بود گیرم ستاره‌های اصلی‌اش از جمله کاپیتان فرانتس بکن‌باوئر (قیصر) سب مایر، پل برایترو و به ویژه گردمولر (بمبافکن ژرمن‌ها که با به ثمر رساندن دو گل در فینال اروپا چنان در کشورش محبوب شده بود که مجسمه‌اش را در مدرسه زمان تحصیلش نصب کرده بودند) را هم با خودش کشان‌کشان آورده و البته هفت بازیکن هم از تیم جوانانش قاطی زده بود که در زمین چمن کم نیاورد.

دنیای ورزش شماره ۹۵ به تاریخ ۱۷ تیر خواندنی نبود بلکه خوردنی بود. از این نظر که خواننده با چرخ

3

2